

A Review and Investigation on Cappelen and Lepore's Semantic Minimalism using Persian Language Data

Mohammadreza Pahlavannezhad¹

Associate Professor in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: May 16, 2024

Accepted: July 9, 2024

Abstract

The present study reviewed Herman Cappelen and Ernest Lepore's theory of Semantic Minimalism. This theory was proposed as a universal semantic theory in linguistics in 2005. In this article, the Semantic Minimalism theory was examined in Persian language and on the data of this language. By examining the criticisms raised by some experts, it can be seen that considering the nature of the theory that follows logical and mathematical languages, it is inefficient and unacceptable in the analysis of meaning in languages that are natural. In this article, the opinions of different experts regarding the Semantic Minimalism theory of Cappelen and Lepore were reviewed. Moreover, this study evaluated the strengths and weaknesses of the viewpoints of experts in this field of study. There are important objections to this theory. Some of the objections context displacement, incompleteness, and unchangeability of truth conditions.

Keywords: Semantic Minimalism, Cappelen and Lepore, Pluralism of Speech Act, Truth Conditions, Proposition

1. Email: pahlavan@um.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

بررسی کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور بر اساس داده‌های زبان فارسی

محمدرضا پهلوان‌نژاد،

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.^۱

صص ۵۵-۷۳

چکیده

پژوهش حاضر به نقد و بررسی نظریه کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور می‌پردازد که در سال ۲۰۰۵ به‌عنوان یک نظریه معنایی همگانی در زبان‌شناسی مطرح شد. در مقاله حاضر همچنین، این نظریه در زبان فارسی و بر روی داده‌های این زبان بررسی خواهد شد. با بررسی انتقادات مطرح شده توسط برخی از صاحب‌نظران، ملاحظه می‌شود با توجه به ماهیت نظریه که از زبان‌های منطقی و ریاضی تبعیت می‌کند، در تحلیل معنا در زبان‌های طبیعی از جهت‌های مختلف ناکارآمد و غیرقابل قبول می‌باشد. در این مقاله، آرا صاحب‌نظران مختلف در خصوص این نظریه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. همچنین مقاله حاضر، به ارزیابی نقاط ضعف و قدرت این آرا نیز پرداخته است. ایرادهای مهمی به این نظریه وارد است که از جمله آن می‌توان به مباحثی همچون جابجایی بافتی، ناتمام بودن و تغییرناپذیری شرایط صدق اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: کمینه‌گرایی معنایی، کاپلن و لپور، کثرت‌گرایی کنش گفتاری، شرایط صدق، گزاره.

۱. مقدمه

رویکرد شرایط-صدقی به معنا از موضوعاتی است که فلاسفه زبان و اکثر زبان‌شناسان بافت گرا آن را مورد تردید قرار می‌دهند. طبق نظر آنان، نمی‌توان ارجاع و صدق را در تجرید و جدا از کاربرد آن‌ها به عبارات زبانی نسبت داد. در خلا، واژگان به شرایط صدق ارجاع ندارند و جملات نیز فاقد شرایط صدق هستند. روابط بین واژگان و جهان از طریق کاربرد زبان بوده و از آن جدااناشدنی است. بنابراین، این که استنباط شود معنی یک واژه عبارت از موجودیتی مادی است که واژه نمود آن است، یا به صورت عام‌تر، این که گفته شود معنی یک واژه تخصیص شرایط صدق آن می‌باشد، گمراه کننده است. اگر قرار باشد معنی یک واژه را معادل چیز دیگری بدانیم، شاید بهتر باشد آن را با کاربرد بالقوه یا شرایط کاربرد آن بسنجیم. در هر صورت، آنچه در اولویت مطالعه قرار دارد، گفتار است و تنها در این صورت، قادر به درک زبان، به عنوان ابزاری برای استفاده در گفتار خواهیم بود.

چنانچه می‌دانیم، سه وجه مختلف معنایی وجود دارد که عبارتند از: ۱. معنای جمله ۲. آنچه گفته می‌شود ۳. آنچه تلویح می‌شود.

اولاً، بین معنای زبان‌شناختی یک نوع-جمله (Sentence-type)، و آنچه توسط پاره گفتاری از آن جمله گفته می‌شود (یا به عبارتی، گزاره‌ای که بیان شده است) تمایز وجود دارد. به عنوان مثال، جمله «من چند تا پیراهن از شما بیشتر پاره کرده‌ام» معنای خاصی دارد («گوینده چند تا پیراهن نسبت به شنونده/گان بیشتر پاره کرده است») که همان معنای نوع-جمله است و متأثر از تغییر در بافت پاره گفتاری نخواهد بود؛ اما، در خصوص آنچه گفته می‌شود، در صورتی که جمله «من چند تا پیراهن از شما بیشتر پاره کرده‌ام» توسط نگارنده گفته شود، گزاره‌ای را بیان می‌کند که نگارنده (نسبت به مخاطب خود) پیراهن‌های بیشتری را پاره کرده است؛ و در صورتی که شخص دیگری (فرضاً علی) این پاره‌گفتار را ادا کند، گرچه معنای زبان‌شناختی آن در بافت‌های مختلف کاربردی یکسان باقی می‌ماند، این جمله گزاره متفاوتی (علی [نسبت به مخاطب خود] پیراهن‌های بیشتری را پاره کرده است) را بیان خواهد کرد.

ثانیاً، بین آنچه به صورت بالفعل گفته می‌شود و آنچه توسط آن پاره‌گفتار «رسانده (یا به مخاطب منتقل)» می‌شود، تمایز دیگری نیز وجود دارد که به لحاظ اهمیت به هیچ وجه کمتر از تمایز نخست نیست. پاره‌گفتار «من چند تا پیراهن از شما بیشتر پاره کرده‌ام» که توسط یک فرد ادا می‌شود، گزاره‌ای را بیان می‌کند که او نسبت به مخاطب خود چند تا پیراهن بیشتر پاره کرده است، اما بافت‌هایی وجود دارند که در آن‌ها این پاره‌گفتار مطالب زیاد دیگری را به مخاطب منتقل می‌کند. فرض کنید علیرغم رهنمودها و تلاش زیاد یک پدر مبنی بر متقاعد کردن فرزند خود به عدم انجام

کاری، فرزند وی همچنان اصرار به انجام آن کار داشته باشد. قطعاً پاره‌گفتار ادا شده توسط پدر، حامل اطلاعات بیشتری برای آن فرزند مبنی بر تجربه ناموفق پدر (توسط خود یا دیگری) از انجام آن کار است که در نتیجه تمایل ندارد او نیز آن تجربه را بیازماید. در چنین مواردی، معنای پاره‌گفتار شامل محتوای بیشتری و رای آنچه لفظاً ادا می‌شود، می‌باشد؛ این معنا، حتی آنچه را توسط یک پاره‌گفتار تلویح می‌شود، نیز شامل می‌شود.

ویژگی متمایزکننده معنای جمله (یعنی معنای زبان‌شناختی نوع-جمله) این است که قراردادی و مستقل از بافت است. به علاوه، حداقل به طور عام، از بیان یک گزاره کامل، به طوری که قابلیت تعیین ارزش صدق را داشته باشد، قاصر است. در مقابل، وجوه دیگر معنایی، یعنی «آنچه گفته می‌شود» و «آنچه تلویح می‌شود»، هر دو بافت وابسته و گزاره‌ای هستند. تفاوت بین «آنچه گفته می‌شود» و «آنچه تلویح می‌شود» در این است که اولی به نحوی محدود و مقید به معنای جمله است، در حالی که دومی چنین نیست.

متناظر با دو تعبیر (یا خوانش) و چگونگی قرار دادن دو وجه از این سه وجه معنایی در یک گروه، دو راه وجود دارد.

الف) تعبیر (یا خوانش) «کمینه»، که بر رابطه نزدیک بین معنای جمله و آنچه گفته می‌شود، تأکید دارد؛ به عبارت دیگر، معنای جمله و آنچه که گفته می‌شود، توأمان معنای لفظی یک پاره‌گفتار را تشکیل می‌دهند و با معنای مورد نظر سخنگو در تقابل است.

ب) تعبیر (یا خوانش) «غیر کمینه»، که بر اشتراک بین آنچه گفته می‌شود و آنچه تلویح می‌شود تأکید دارد. در این خوانش، دو وجه فوق هر دو به صورت کاربرد شناختی تعیین می‌شوند.

اشکالی که در این میان وجود دارد، این است که طرفداران نظریه‌های کمینه‌گرایی معنایی برای فرار و پرهیز از تعدد معنایی (یا بافت‌گرایی) از یک سو و قابلیت بیان گزاره (با توجه به رویکرد شرایط صدقی به معنا) از سوی دیگر، به ناچار دو وجه معنایی جمله و آنچه را گفته می‌شود با هم تلفیق می‌کنند و آن را جزء معنای جمله در نظر می‌گیرند. حال آنکه، کاملاً واضح است که برخلاف ادعای کمینه‌گرایی، چنین خوانشی از معنا (یا به عبارت دیگر، گزاره‌گرایی و رویکرد شرایط صدقی به معنا) تعدی به حوزه کاربردشناسی و درواقع، تلفیق معناشناسی و کاربردشناسی است. لذا، در این پژوهش به دنبال پاسخگویی به سؤالات زیر هستیم:

۱. آیا اصولاً نظریه‌های معنایی صوری (مبته بر اصول حاکم بر ریاضی و منطق) قادر به تحلیل معنا در زبان‌های طبیعی هستند، یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا دانش زبان‌شناختی ما مستقل از سایر توانایی‌های عالی انسانی (از جمله شناخت و دانش مشترک اجتماعی) است؟ به علاوه، آیا می‌توان تأثیر عوامل محیطی و بافتی را بر دانش زبان‌شناختی انکار نمود؟

۲. آیا ادعاهای عمده مطرح در این نظریه (از جمله تغییرناپذیری شرایط صدق جملات در پاره‌گفتارهای مختلف) قابل دفاع هستند؟

۳. با فرض صحت نظریه و کاربردی بودن آن در زبان انگلیسی، آیا نظریه موردبررسی قابل تعمیم به سایر زبان‌ها از جمله زبان فارسی هست یا خیر؟

۲. پیشنهاد تحقیق

[پری \(۱۹۹۸: ۹\)](#) در مقاله «نمایه‌ها، بافت و سازه‌های بیان نشده» عنوان می‌کند از آنجاکه جمله «باران می‌بارد» فاقد سازه‌ای است که مکان وقوع آن را نشان دهد، نمی‌توان آن را به‌عنوان گزاره در نظر گرفته و ارزش صدق آن را تعیین کرد و در واقع معتقد است سازه‌های بیان نشده صرفاً در بافت مشخص می‌شوند.

[گلانزبرگ \(۲۰۰۱\)](#) بر خلاف کاپلن و لپور که معتقدند هر پاره‌گفتاری از یک جمله (خبری) بیانگر یک گزاره کامل است، به پدیده عدم توفیق در بیان (Phenomenon of Expression Failure) - یعنی ناتوانی یک پاره‌گفتار در بیان یک گزاره کامل - می‌پردازد و تلاش می‌کند درک عمیق‌تری از آنچه در پس این ناکامی قرار دارد، ارائه دهد. پاسخ وی این است که این امر در نتیجه نوع خاصی از ناکامی در پیش‌فرض روی می‌دهد. نکته کلیدی در تحقیق او، طبیعی بودن تلاش وی در جهت رفع عیب این مشکل است.

[استیلی \(۲۰۰۰: ۱\)](#)، از نگرشی سخن گفته و از آن دفاع می‌کند که درک یک فرد از «شرایط صدق اشراقی/شهودی» از یک پاره‌گفتار، منوط به درک وی از ترکیب‌پذیری معنای اصطلاحات و عباراتی است که در آن پاره‌گفتار دخیل هستند. به عبارت دیگر، موضع این دیدگاه تا حدی موافق با کمینه‌گرایی معنایی است، هرچند نسخه مورد نظر وی نسبت به نسخه پیشنهادی توسط کاپلن و لپور، در خصوص بافت-وابستگی نسخه‌ای متعادل‌تر می‌باشد و موضوعی خلاف این ادعا که معتقد است «شرایط صدق اشراقی/شهودی» با بافت-وابستگی معنایی ناسازگار است، اتخاذ می‌کند.

[شفلر \(۲۰۰۵: ۱۵\)](#) در مقاله «حذف، گفتار کمتر از جمله و بافت گرای»، دیدگاه مخالف نظریه موردبحث را اتخاذ کرده و مدعی است در این موارد چاره‌ای جز ارجاع به بافت در مفهوم گفتمان پیشین چه در معنا و چه در نحو وجود ندارد.

[پیتروسکی \(۲۰۰۵\)](#) کمتر با مسئله بافت-وابستگی درگیر است. پیتروسکی نقطه شروع مقاله خود را فرضیه‌ای قرار می‌دهد که در آن یک نظریه معنایی در مورد زبان‌های طبیعی، بایستی نظریه‌ای از درک و تفاهم (A theory of

understanding) باشد، نه این که آنچنان که داویدسون یا سایرین می‌گویند، «نظریه صدق» باشد؛ به عبارت دیگر، ادعای وی نه تنها در برگیرنده چیزهایی نظیر ارتباط واژگان-جهان^۱ می‌باشد، که چگونگی برقراری ارتباط گوینده-شنونده با یکدیگر را نیز شامل می‌شود.

ترکیب‌پذیری و رابطه آن با وابستگی بافتی در نسخه پیتر پاگین (Peter Pagin) نیز کانون توجه قرار می‌گیرد. [پاگین \(۲۰۰۶\)](#) نیز مثل استتلی ادعا می‌کند هیچ‌گونه ناسازگاری بین «شرایط صدق اشراقی/شهودی» با بافت-وابستگی معنایی وجود ندارد. لذا در مقاله «محتوی، بافت و ترکیب» نوشته [پ. پاگین و ج. پلتیر \(۲۰۰۶: ۳۳-۳۴\)](#) رویکرد صرفاً صوری کاپلن و لپور از یک سو و رویکرد بافت گرایانه افراطی رکانتی از سوی دیگر مورد نقد قرار گرفته و رویکرد بافت گرایی میانه‌رو (Moderate Contextualism) پیشنهاد شده است.

[گراس \(۲۰۰۶: ۱\)](#) در مقاله «آیا یک فرد می‌تواند چیزی را [با قطعیت] اظهار کند که به آن اعتقاد ندارد؟» با توجه به دامنه نامحدود تلویحات گزاره‌ای که کاپلن و لپور از آن‌ها با عنوان کثرت‌گرایی (Pluralism) یاد می‌کنند و همچنین با توجه به آنچه این نظریه‌پردازان به آن عنوان جنبه‌های مباحثه آمیز اطلاق می‌کنند، معتقد است از آنجاکه آن‌ها توجه کافی به تمایز بین محتوای معنایی و محتوای کنش گفتاری نداشته‌اند، ادعای آنان محکوم به شکست است.

بالاخره، [کرازا \(۲۰۰۷: ۱۲۶-۱۲۷\)](#) در مقاله خود تحت عنوان «بافت گرایی، کمینه‌گرایی و موقعیت گرایی (Situationalism)» که در کتاب «کاربردشناسی و شناخت» به چاپ رسیده است، موضع محافظه‌کارانه‌ای را اتخاذ نموده و بدون آن که کمینه‌گرایی را نفی کند، با ارائه نظریه موقعیت گرایی سعی دارد ضمن پایبندی به اصول کمینه‌گرایی، تعبیرهای متفاوت پاره‌گفتار را به جای ارجاع به بافت، به موقعیت ارجاع دهد و معتقد است برای دستیابی درست به محتوای یک پاره‌گفتار، نیازی به گسترش و تکمیل آن نیست؛ بلکه ارزش صدق این گزاره‌ها بر اساس موقعیتی که در آن بیان می‌شوند تعیین می‌شود. [کرازا \(۲۰۰۷: ۱۷۱-۱۷۲\)](#) همچنین در مقاله «مفهوم و عدم حساسیت [یا وابستگی بافتی]» سعی در تبیین نقطه تلاقی کمینه‌گرایی و بافت گرایی دارد و به برخی از نمایه‌ها که ماهیت مفهوم می‌آنها بافت گرایی است، می‌پردازد.

۳. معرفی کمینه‌گرایی معنایی

در مقدمه گفتیم که در تعبیر (یا خوانش) «کمینه» یا به عبارتی در دیدگاه کمینه‌گرایی، با توجه به رویکرد شرایط صدقی

^۱ منظور از ارتباط واژگان-جهان (words-world)، ارتباط دال-مدلول یا همان ارجاع است.

به معنا و لزوم بیان گزاره توسط جملات به‌منظور تعیین ارزش صدق جملات، بر رابطه نزدیک بین معنای جمله و آنچه گفته می‌شود، تأکید می‌شود و به عبارت دیگر، معنای جمله و آنچه که گفته می‌شود، توأمان معنای لفظی یک پاره‌گفتار را تشکیل می‌دهند که با معنای مورد نظر سخنگو در تقابل هستند.

به نظر می‌رسد در این میان اشکالی وجود دارد: طرفداران نظریه‌های کمینه‌گرایی معنایی برای فرار و پرهیز از تعدد معنایی (یا بافت‌گرایی) از یک سو و قابلیت بیان گزاره (با توجه به رویکرد شرایط صدقی به معنا) از سوی دیگر، به‌ناچار دو وجه معنایی معنای جمله و آنچه را گفته می‌شود با هم تلفیق می‌کنند و آن را جزء معنای جمله در نظر می‌گیرند. حال آنکه، واضح و مبهرن است که بر خلاف ادعای کمینه‌گرایی، چنین خوانشی از معنا (یا به عبارت دیگر، گزاره‌گرایی و رویکرد شرایط صدقی به معنا) در واقع، خروج از حوزه معناشناسی و تعدی به حوزه کاربردشناسی است.

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۴۴) یک عبارت را در صورتی بافت-وابسته (Context-sensitive) می‌نامند که ارزش معنایی آن از یک بافت پاره‌گفتاری به بافت دیگر تغییر کند. طبق این نسخه از کمینه‌گرایی که توسط آنان مطرح شده است، عبارات بافت-وابسته اندکی وجود دارند. مجموعه چنین عباراتی، که کاپلن و لپور آن‌ها را مجموعه (یا دسته) اصلی (The Basic Set) می‌نامند و ظاهراً صرفاً برای زبان انگلیسی تدوین شده است، شامل عبارات زیر هستند: «ضمایر شخصی I, you, he, she, it در حالات دستوری و شمار مختلف (مثلاً در صورت‌های مفرد/جمع یا فاعلی/مفعولی/اضافی (یا ملکی))»، «ضمایر اشاره that, this, there در حالات دستوری و شمار مختلف»، «قیدهای مکان و زمان here, there, now, yesterday, tomorrow, ago (همچون He left در جمله henceforth, (here two days ago) و «صفات present و actual».

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۲) عنوان می‌دارند که ویژگی عبارات دسته اصلی این است که این عبارات به‌وضوح بافت-وابسته هستند. کاپلن و لپور در خصوص بافت-وابستگی سایر عبارات و واژگان که توسط دیگران ذکر شده است، به مخالفت پرداخته و معتقدند عباراتی نظیر «آماده»، «بلند» و «ثروتمند» بافت-وابسته نیستند و بنابراین از نظر آن‌ها جمله علی آماده است در تمام بافت‌ها شرایط صدق یکسانی دارد: علی آماده است صادق است؛ اگر و فقط اگر علی آماده است.

از نظر کاپلن و لپور کلیه اشکال بافت‌گرایی (اعم از میانه‌رو یا افراطی) غیرقابل قبول می‌باشد. لذا آنان با توسل به کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری سعی می‌کنند تعابیر متفاوت از یک پاره‌گفتار را توجیه نمایند. آنان برای رد بافت‌گرایی میانه‌رو، که ادعا می‌کند عبارات دیگری به‌جز عبارات دسته اصلی نیز بافت-وابسته هستند، با استفاده از سه آزمون

تلاش می‌کنند که نشان دهند عبارات دیگر بافت-وابسته نیستند. زیرا، به اعتقاد آن‌ها بافت گرای میانه‌رو ماهیتاً به‌گونه‌ای است که به بافت گرای افراطی منجر می‌گردد.

در این نظریه ادعا می‌شود که با دانستن معنی واژگان و قواعد ترکیبی حاکم بر آن‌ها می‌توان محتوای و ارزش معنایی تمام جملات را تعیین نمود. همچنین، گفته می‌شود که بافت هیچ تأثیری بر محتوا و ارزش جملات فاقد نمایه نداشته و ارزش جملات ثابت و محدود به تثبیت ارزش معنایی عناصر تشکیل دهنده آن‌ها می‌باشد. از جمله مباحث عمده مطرح در نظریه کمینه‌گرایی معنایی، مخصوصاً در نسخه کاپلن و لپور، اعتقاد به استقلال بافتی پاره‌گفتارهای مختلف یک جمله و تغییرناپذیری شرایط صدق جملات می‌باشد. دیگر اینکه از نظر آن‌ها هر جمله خبری بدون نمایه الزاماً بیانگر یک گزاره (ولو گزاره کمینه) است که الزامات هر گزاره‌ای را داراست: شرایط صدق دارد و قابلیت تعیین ارزش صدق را داراست.

۴. نقد و بررسی کمینه‌گرایی معنایی بر پایه داده‌های زبان فارسی

[کاپلن و لپور \(۲۰۰۵\)](#) در سرتاسر کتابشان به کرات بر این نکته اصرار می‌ورزند که: «جمله‌ای مثل جمله S شرایط صدق نامتغیر دارد، اگر و فقط اگر محتوای معنایی S بافت-وابسته نباشد.» اما، بسیاری از صاحب‌نظران بافت‌گرا و غیر بافت‌گرا این گزاره دو شرطی را نمی‌پذیرند. به‌عنوان مثال، [باخ \(۱۹۹۴\)](#)، که کاپلن و لپور وی را در دسته بافت‌گرایان میانه‌رو قرار می‌دهند، در این که محتوای معنایی جمله‌ای همچون: «[علی آماده است](#)» مستقل از بافت است، با آن‌ها موافق است؛ اما، درعین حال معتقد است جمله فوق شرایط صدق نامتغیری ندارد، زیرا این جمله از نظر معنایی ناتمام است. به اعتقاد وی، برای تولید و بیان یک گزاره کامل و قابلیت تعیین ارزش صدق، باید به معنای قراردادی (و دائمی) جمله چیزی افزوده شود. [باخ \(۱۹۹۴: ۱۲۷\)](#) در مورد جملاتی نظیر «[فولاد به اندازه کافی قوی نیست](#)» و جمله فوق معتقد است: «در این موارد، معنی قراردادی جمله نه یک گزاره کامل، که یک رادیکال گزاره‌ای را مشخص می‌کند؛ تنها در صورتی یک گزاره کامل بیان می‌گردد و می‌توان شرایط صدق آن را تعیین نمود که جمله به‌نوعی توضیح داده شود؛» اما باخ عنوان می‌کند این جملات محتوای معنایی مستقل از بافت ندارند.

بنابراین، چنانچه محتوای معنایی یک جمله، مستقل از بافت باشد، نمی‌توان چنین استنباط کرد که لزوماً شرایط صدق نامتغیری نیز دارد. بر خلاف افرادی همچون داویدسون و کاپلن و لپور، [تراویس \(۱۹۹۷: ۸۷\)](#) از نوعی نگرش کاربرد شناختی دفاع می‌کند که در آن معناشناسی دارای ارتباط اندک یا فاقد هرگونه ارتباطی با شرایط صدق می‌باشد،

و معتقد است که معناشناسی با معنی سر و کار دارد و معنای جملات هیچ‌گونه شرایطی را برای صدق خود مشخص نمی‌کنند، زیرا شرایط صدق اصولاً بستگی به شرایط و حالاتی دارد که واژگان در آن مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ بنابراین به نظر او، تعیین شرایط صدق به کاربردشناسی، که علم مطالعه نحوه کاربرد واژگان است، مربوط می‌شود. [کارستون \(۱۹۹۸\)](#) نگرش تراویس را تصدیق نموده و بر مشارکت/مداخله کاربرد شناختی در خصوص شرایط صدق پافشاری می‌کند؛ وی معتقد است محتوای معنایی، تقریباً هیچ‌گاه کاملاً گزاره‌ای نیست، و برای تولید گزاره مورد نظر سخنگو نیازمند استنباط کاربرد شناختی هستیم. وی از تر نامشخص بودن معنایی (Semantic Underdeterminacy) مطرح شده توسط باخ که معتقد است اکثر جملات به لحاظ معناشناختی ناتمام هستند، دفاع کرده، و حتی آن را تقریباً به تمام جملات بسط می‌دهد. [کارستون \(۱۹۹۸: ۱۰۵\)](#) محتوای معنایی را با «معنی یا اطلاعاتی که به‌صورت زبان‌شناختی کدگذاری می‌شوند»، معادل می‌داند و معتقد است «زبان‌های طبیعی گزاره‌های کامل را کدگذاری نمی‌کنند، بلکه صرفاً طرح‌هایی (Schemes) را برای ساخت صورت‌های گزاره‌ای (دارای قابلیت تعیین ارزش صدق) کدگذاری می‌نمایند». [رکاناتی \(۲۰۰۴: ۵۸\)](#) نیز تر نامشخص بودن معنایی را در شکل افراطی آن تصدیق می‌نماید و عنوان می‌دارد: «اکثر جملات، و شاید تمام آن‌ها، به لحاظ معناشناختی نامشخص هستند». سرل نیز نگرش مشابهی به محتوای معنایی دارد. به نظر وی، لازمه تعیین شرایط صدق (تقریباً) تمام جملات خبری، مفروضات پس زمینه‌ای است، و این مفروضات به‌عنوان بخشی از محتوای معنایی جمله مورد نظر قابل تعیین و تخصیص نیستند.

بنابراین، نه تنها اکثر صاحب‌نظرانی که کاپلن و لپور آن‌ها را «بافت گرا» می‌نامند، منکر معناشناسی مستقل از بافت نیستند، که بعضی از آن‌ها حتی نگرش‌های سختگیرانه‌تری را اتخاذ می‌کنند. لذا، اساس اختلاف بین کاپلن و لپور و بافت‌گرایان در تغییرناپذیری شرایط صدق است؛ اما، متأسفانه کاپلن و لپور تمایل و اصرار به آمیزش محتوای معنایی با شرایط صدق نامتغیر دارند. ملاحظه می‌شود که از نظر آنان هر ادعایی علیه تغییرناپذیری شرایط صدق به‌صورت خودکار به‌عنوان ادعایی علیه معناشناسی مستقل از بافت تلقی می‌شود، و بالعکس.

در بخش زیر قصد داریم با استفاده از داده‌های زبان فارسی، نگاهی عمیق‌تر به برخی از مباحث و ادعاهای مطرح شده در نظریه داشته باشیم و اشکالات و انتقادات مربوطه را ذکر کنیم.

۴-۱. استقلال بافتی و ارتباط آن با تغییرناپذیری شرایط صدق

در ابتدای همین بخش گفتیم که کاپلن و لپور استقلال بافتی و شرایط صدق نامتغیر را لازم و ملزوم یکدیگر می‌دانند؛ اما، به نظر نمی‌رسد که چنین ادعایی از اعتبار کافی برخوردار باشد؛ چراکه در معنی‌شناسی مستقل از بافت، لازم

نیست محتوای معنایی جمله S الزاماً یک گزاره کامل باشد. بنابراین، معنی‌شناسی مستقل از بافت مستلزم تغییرناپذیری شرایط صدق نیست؛ یعنی، درعین حال که ممکن است یک جمله برای روشن شدن محتوای خود، بی‌نیاز از بافت باشد، گزاره کاملی را بیان ننماید.

اجازه بدهید با ذکر یک مثال نشان دهیم دارا بودن شرایط صدق نامتغیر غیرقابل قبول است. با توجه به نگرش کاپلن و لپور، جمله‌ای نظیر «علی آماده است» در تمام بافت‌ها شرایط صدق یکسانی دارد: علی آماده است صادق است؛ اگر و فقط اگر علی (برای یک عمل یا عمل دیگری) آماده باشد؛ اما، به نظر می‌رسد در این میان اشکالی وجود داشته باشد. به عنوان مثال، فرض کنید در یک کلاس درس نشسته‌ایم. با توجه به این که می‌دانیم علی دانش‌آموزی کوشا و درس‌خوان است، چنانچه فردی در خصوص شرکت علی در یک آزمون کلاسی پاره‌گفتار «علی آماده است» را ادا کند، این گزاره، گزاره صادقی در نظر گرفته می‌شود. حال، اگر همان شخص پاره‌گفتار فوق را در مورد آمادگی علی جهت شرکت در مسابقه فوتسال دانش‌آموزی ادا کند، جمله او کاذب ارزیابی می‌گردد. لذا چنین نتیجه می‌گیریم که این‌گونه گزاره‌ها ارزش صدق نامتغیر ندارند.

بر همین اساس، [موتتمینی \(۲۰۰۶: ۲-۳\)](#) ضمن قائل شدن تمایز بین دو مؤلفه کمینه‌گرایی معنایی معتقد است تمایز عمده‌ای بین دو مؤلفه کمینه‌گرایی معنایی وجود دارد که کاپلن و لپور به‌روشنی آن را درک نکرده‌اند. در نتیجه، بسیاری از ادعاهای آنان فاقد ارزش لازم است.

وی مؤلفه اول کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور را به‌صورت زیر بیان می‌کند:

تغییرناپذیری شرایط صدق: هر جمله انگلیسی S شرایط صدق نامتغیری دارد، مگر آن که در S عبارت [یا عباراتی] از دسته اصلی وجود داشته باشد.

مؤلفه دوم کمینه‌گرایی کاپلن و لپور از نظر موتتمینی به‌صورت زیر است:

معنی‌شناسی مستقل از بافت: محتوای معنایی هر جمله انگلیسی S مستقل از بافت است، مگر این که در S یکی از عبارات دسته اصلی وجود داشته باشد.

لذا، از نظر موتتمینی کمینه‌گرایی معنایی کاپلن و لپور را می‌توان به‌عنوان اجتماع دو مؤلفه تغییرناپذیری شرایط صدق و معنی‌شناسی مستقل از بافت توصیف نمود.

نکته دیگری در اینجا مطرح می‌گردد که لازم است به آن توجه شود: جمله‌ای همچون جمله S حداقل به سه دلیل نمی‌تواند شرایط صدق نامتغیر داشته باشد:

(۱) بر اساس نگرش نمایه‌ای (Indexical View): طبق این نگرش برخی از عبارات موجود در یک جمله، نمایه‌ای بوده و ارزش آن‌ها از یک بافت به بافت دیگر تغییر می‌کند. لذا این‌گونه جملات دارای شرایط صدق نامتغیر نمی‌باشند. به‌عنوان مثال، ارزش معنایی ضمیر «من» در جمله‌ای نظیر «**من دانشجو هستم**» بافت-وابسته بوده و بنابراین جمله فوق بسته به گونه‌ای آن می‌تواند صادق یا کاذب باشد.^۱

(۲) بر اساس نگرش نمایه‌ای مستتر (Hidden Indexical View): طبق این نگرش، عدم دارا بودن شرایط صدق نامتغیر به وجود یک جایگاه ساختاری (Structural Position) در صورت منطقی جمله برمی‌گردد، چراکه این جایگاه توسط یک نمایه مستتر، یا یک متغیر بارز پُر می‌شود. بسیاری از فلاسفه و زبان‌شناسان معتقدند صفات مقایسه‌ای همچون «بلند» یا «سرد» با متغیرهای تحقق نیافته‌ای همراه و مرتبطند که به طبقه‌های مختلف مقایسه ارجاع دارند. لذا، صورت منطقی جمله «**احمد ثروتمند است**» چیزی شبیه به «احمد به‌عنوان یک X ثروتمند است» می‌باشد که ارزش «X» در آن از بافتی به بافت دیگر تغییر می‌کند.

(۳) بر اساس نگرش سازه بیان نشده (Unarticulated Constituent View): طبق این نگرش، معنی قراردادی (یا دائمی) یک جمله از تعیین یک گزاره کامل قاصر است، و پاره‌گفتاری از این جمله گزاره‌ای را به مخاطب القا می‌کند که شامل سازه‌های بیان نشده می‌باشد. این سازه‌ها، سازه‌های گزاره‌ای می‌باشند که به ارزش هیچ یک از عبارات بارز یا مستتر در آن جمله بر نمی‌گردد. به عبارت دیگر، معنای مورد نظر سخنگو، یک گزاره است، اما سخنگو آن را به‌طور کامل تولید نمی‌کند، زیرا جمله‌ای که ادا می‌کند، به لحاظ معناشناختی ناتمام است. به‌عنوان مثال، پاره‌گفتاری از جمله «**هو! ابری است**»، مادامی که مکان مورد بحث به‌صورت قطعی اظهار نشود، نمی‌تواند دارای ارزش صدق باشد. طرفداران این نگرش معتقدند برای آن که جمله فوق قابلیت تعیین ارزش صدق را داشته باشد، باید موقعیت مکانی (location) مربوطه ذکر گردد؛ اما، همان‌طور که آنان می‌گویند، این موقعیت مکانی ارزش هیچ یک از عبارات موجود در جمله نیست.

۲-۴. کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری

کاپلن و لپور خاطر نشان می‌کنند که یک پاره‌گفتار از جمله S ممکن است گزاره‌هایی را به مخاطب منتقل کند که نسبت به معنای قراردادی (یا دائمی) S متفاوت هستند. لذا، آنان برای پوشش این مطلب، سعی می‌کنند با توسل به آنچه آن‌ها آن را کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری می‌خوانند، کمینه‌گرایی خود را تکمیل کنند؛ بدین معنی که، یک پاره‌گفتار

۱. این همان چیزی است که کاپلن و لپور از آن به‌عنوان عبارات دسته اصلی یاد می‌کنند و جزء تنها عباراتی هستند که از نظر آنان بافت-وابسته است.

از یک جمله خاص، می‌تواند گزاره‌های بسیار زیادی را القا و به مخاطب منتقل کند. لذا، آنان برای تخصیص مجموعه گزاره‌هایی که توسط یک پاره‌گفتار در یک بافت خاص به مخاطب منتقل می‌شوند، اصطلاح یا عبارت «محتوای کنش گفتاری (Speech Act Content)» را مورد استفاده قرار می‌دهند.

کاپلن و لپور می‌گویند محتوای کنش گفتاری توسط عوامل متعددی همچون نیت و اعتقادات گوینده، و ویژگی‌های بافت محاوره‌ای تحت تأثیر بوده و نه تنها محتوای عبارت پاره‌گفتار (که به عنوان شرکت‌کنندگان در مکالمه تأویل خواهند شد)، را در بر می‌گیرد، که شامل آنچه که به صورت مکالمه‌ای توسط آن پاره‌گفتار تلوین خواهد شد، نیز می‌گردد.

باخ (۲۰۰۶: ۱-۲) که خود از طرفداران کمینه‌گرایی معنایی - و بلکه سرسخت‌تر از خود کاپلن و لپور - می‌باشد، به دنبال رفع ایرادات مطرح شده توسط منتقدین نظریه (مخصوصاً به منظور رفع مسئله اخیر)، کمینه‌گرایی مطلق یا چنانچه بخواهیم از اصطلاح خود او استفاده کنیم، کمینه‌گرایی معنایی افراطی را مطرح و ارائه نموده است. وی موضعی خلاف موضع کاپلن و لپور اتخاذ می‌کند و این ادعای آنان را که جملاتی نظیر «علی آماده است» در کلیه بافت‌هایی که این پاره‌گفتار ادا می‌شود، دارای معنی گزاره‌ای ثابت می‌دانند و معتقدند محتوای حقیقی پاره‌گفتار (مطابق با نیت و منظور گوینده در یک بافت خاص) مربوط به کاربرد شناختی زبان و متافیزیک می‌باشد را رد می‌کند.

باخ (همان منبع) دلیل اشکال مطرح شده در جملاتی همچون مثال فوق را این‌گونه توجیه می‌کند:

در واقع از آنجاکه کاپلن و لپور بحث ناتمام بودن معنایی (Semantic incompleteness) (یعنی عدم بیان یک گزاره کامل) را با بحث حساسیت بافتی (Contextual sensitivity) (یعنی دارا بودن محتوای معنایی متغیر در بافت‌های متفاوت) تلفیق کرده‌اند، چنین تعبیهایی را مطرح می‌نمایند و در نتیجه، نسخه کمینه‌گرایی آن‌ها با گزاره‌گرایی (Propositionalism) درهم‌تنیده و تفکیک‌ناپذیر است؛ زیرا آنان معتقدند هر جمله خبری بدون نمایه (Free-indexical indicative sentence) الزاماً بیانگر یک گزاره است.

وی (همان منبع) دلیل عدم تفاهم بین خود و کاپلن و لپور را، تمام یا ناتمام بودن جمله به لحاظ معنایی برشمرده و می‌گوید دلیل آنان برای رد ناتمام بودن معنایی، ترس از رویارویی و رسیدن به بافت‌گرایی است؛ چراکه ممکن است بپذیریم که تمام یا تقریباً تمام جملات ناتمام هستند.

۳-۴. عبارات بافت وابسته

از نظر کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۹)، عبارات بافت-وابسته به لحاظ دستوری عبارات بارز، شامل نمایه‌ها و ضمائر اشاره

هستند. بافت وابستگی نیاز به یک عنصر واژ-نحوی بارز در یک جمله دارد. «گزاره‌ای که توسط یک پاره‌گفتار از آن جمله به لحاظ معنایی بیان شده است»، به لحاظ بافتی به چیزی بیش از ارزش‌های معنایی نمایه‌ها و ضمائر اشاره بارز در بافت پاره‌گفتار وابسته نیست. جملات به‌اندازه ارزش‌های متغیرهای نمایه‌ای و اشاره‌ای، محتوای معنایی دارند. آن‌ها ادعا می‌کنند بافت‌گرایی افراطی بی‌معنی و مهمل است و نیز چنین تصور می‌کنند که پذیرش هر ادعایی در بافت‌گرایی میانه‌رو، به بافت‌گرایی افراطی منتهی می‌شود. لذا از پذیرش اشکال مختلف بافت‌گرایی میانه‌رو امتناع می‌کنند. بر خلاف ادعای کاپلن و لپور که عبارات بافت-وابسته را محدود به عبارات دسته اصلی می‌دانند، نگارنده معتقد است با توجه به اینکه بافت‌گرایی افراطی به لحاظ اصولی خروج از محدوده معناشناسی محسوب می‌گردد، حداقل باید بپذیریم که عبارات بافت-وابسته زیاد دیگری علاوه بر عبارات دسته اصلی وجود دارند. به‌عنوان مثال، در مورد جملاتی که صورت آن‌ها به صورت «الف x است» می‌باشد و «X» در آن‌ها یکی از صفات مقایسه‌ای (یا درجه‌پذیر) مثل «بلند»، «ثروتمند» یا «سرد» است، بحث استقلال بافتی و تغییرناپذیری شرایط صدق، صادق نیست. به‌عنوان مثال، فرض کنید در یک کلاس درس نشسته‌ایم. با توجه به این که می‌دانیم علی دانش‌آموزی کوشا و درس‌خوان است، چنانچه فردی در خصوص شرکت وی در یک آزمون کلاسی پاره‌گفتار «علی آماده است» را ادا کند، این گزاره، گزاره صادقی در نظر گرفته می‌شود. حال، اگر همان شخص پاره‌گفتار فوق را در مورد آمادگی علی جهت شرکت در مسابقه فوتسال دانش‌آموزی ادا کند، جمله او کاذب ارزیابی می‌گردد. لذا چنین نتیجه می‌گیریم که ارزش صدق این‌گونه گزاره‌ها متأثر از بافت و نامتغیر است.

۴-۴. رابطه کمینه‌گرایی و گزاره‌گرایی

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۸۱) معتقدند: اولاً، «نوعی محتوای معنایی کمینه یا نوعی گزاره وجود دارد که به لحاظ معنایی (تقریباً) توسط تمام پاره‌گفتارهای یک جمله انگلیسی خوش‌ساخت بیان می‌شود... این گزاره، یک گزاره اصیل است که شرایط صدق و یک ارزش صدق دارد. این یک تعارض حقیقی (ماهوی) درباره عالم ماوراءطبیعی نسبت به محتوا است.» ثانیاً، آن‌ها ادعا می‌کنند که «محتوای معنایی کمینه در زندگی شناختی پیام‌دهندگان نقش دارد؛ به‌طوری‌که هیچ محتوای دیگری نمی‌تواند چنین نقشی را ایفا کند.» ثالثاً، آن‌ها فکر می‌کنند که «محتوای معنایی کمینه یک نقش روان‌شناختی دارد که هیچ «سطح محتوایی» دیگری نمی‌تواند داشته باشد.» رابعاً، آن‌ها تصور می‌کنند که «نظریه‌هایی که محتوای معنایی کمینه را بازشناسی نمی‌کنند، به لحاظ تجربی نابسند (Inadequate) و از درون ناسازگار (Inconsistent) یا متباین هستند.»

بنابراین، کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۸۴-۱۸۵) عنوان می‌دارند که اگر یک سخنگو بگوید فولاد به اندازه کافی قوی نیست، پاره‌گفتار این سخنگو را می‌توان در یک گفتمان غیرمستقیم، بدون این که احساس شود که این گفتمان غیرمستقیم محذوف یا ناتمام است، از طریق جملاتی نظیر *علی گفت که فولاد به اندازه کافی قوی نیست* گزارش کرد. بعلاوه، اگر دو نفر پاره‌گفتار واحد فولاد به اندازه کافی قوی نیست را در دو موقعیت گوناگون ادا کرده باشند، می‌توان آن را با یک جمله گفتمانی غیرمستقیم، به‌عنوان مثال، به‌صورت: *علی و حسن گفتند که فولاد به اندازه کافی قوی نیست* گزارش کرد.

مفعول افعال گفتمانی غیرمستقیم عباراتی هستند که به محتوای آنچه سخنگو گفته است- یا به عبارتی با توجه به تذکر قبلی کاپلن و لپور، به گزاره‌ها- ارجاع دارند. در دیدگاه آن‌ها، گزاره *لباس علی قرمز است*. گزاره‌ای است که به لحاظ معنایی توسط همه پاره‌گفتارهای جمله لباس علی قرمز است بیان شده است؛ بنابراین، از نظر کاپلن و لپور، یک گزاره همچون لباس علی قرمز است وجود دارد. این گزاره، خصوصیات هر گزاره قابل قبولی را داراست؛ شرایط صدق دارد؛ ارزش صدق نیز دارد: گزاره لباس علی قرمز است صادق است، اگر و فقط اگر لباس علی قرمز باشد.

کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۸۵-۱۸۶) به‌صورت قابل ملاحظه‌ای اظهار می‌کنند که «وقوف بر این گزاره که به لحاظ معنایی بیان شده است، با احتساب دانش محدودی که آن‌ها از سخنگو دارند، بهترین دسترسی ممکن به ذهن آن سخنگو را برای مخاطبان فراهم می‌آورد... با وقوف بر آنچه سخنگو به لحاظ معنایی بیان کرده است، مخاطب می‌تواند استنباط کند که برای رسیدن به تصویری دقیق از آنچه سخنگو در ذهن داشته است و قصد داشته است که آن را پیام‌رسانی (یا به مخاطب منتقل) کند، کارهایی وجود دارند که بایستی انجام شوند». این امر همچنین مکانیسمی برای تفکر یک مخاطب محسوب می‌شود که سخنگو سعی دارد به‌صورت مکالمه‌ای چیزی را تلویح کند.

از سوی دیگر، کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری **کاپلن و لپور (۲۰۰۵: ۱۹۷)** این تلویح را در بر دارد که به تعداد محتواهای قابل قبول، که گزارش‌های گفتمانی غیرمستقیم و «به لحاظ ادراکی دقیق» هستند، گزاره‌هایی وجود دارند که توسط یک پاره‌گفتار گفته شده است.

حقیقت این است که با توجه به کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری، هیچ‌کس «در شکل عام و کلی آن» همیشه قادر نیست بفهمد چه چیزی گفته می‌شود. به همین دلیل، کاپلن و لپور خود را به معنای جمله محدود کرده و معتقدند که نباید خودمان را با کلیات به‌زحمت بیندازیم. به نظر می‌رسد این نگرش بیانگر موضعی ساده‌انگارانه است که نتیجه آن این است که برقراری ارتباط امری ناممکن است. با این وجود و بر خلاف نظر آن‌ها، می‌بینیم که برقراری ارتباط در زندگی

روزمره انسان‌ها در اکثر موارد امری عادی است و به‌خوبی صورت می‌پذیرد. نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت، این است که: در زمینه کثرت‌گرایی کنش‌گفتاری، محدودیتی وجود دارد که کاپلن و لپور موفق به تشخیص و تعیین آن نشده‌اند.

۴-۵. مباحث جابجایی بافتی

اساس طرح مباحث جابجایی بافتی اتکا بر این حقیقت است که شرایط صدق جملات با توجه به بافتی که در آن ادا می‌شوند، متغیر است. به‌عنوان مثال، جمله: همه با معلومات هستند. ممکن است در یک بافت به این معنی که همه اساتید یک دانشگاه/دانشکده با معلومات هستند، به کار برده شود؛ اما، همین جمله ممکن است برای القای این مفهوم که همه شرکت‌کنندگان در یک آزمون با معلومات هستند، یا این که همه کسانی که در یک جمع خاص حضور دارند با معلومات هستند و... به کار برده شود. از این مسئله، می‌توان چنین نتیجه گرفت که: اولاً، جمله «همه با معلومات هستند» فاقد شرایط صدق نامتغیر است. ثانیاً، محتوای معنایی این جمله بافت-وابسته است.

کاپلن و لپور بر این عقیده‌اند که با نبوغ کافی می‌توان برای هر جمله‌ای بحث جابجایی بافتی را مطرح کرد و بدین ترتیب، چنانچه یک بافت گرای میانه‌رو به این مباحث استناد کند، ناچار به تصدیق بافت‌گرایی افراطی است. لذا، آنان به مخاطبان خود در این خصوص که برای هر جمله‌ای می‌توان سناریوهایی را تصور کرد که می‌توان پاره‌گفتارهای مختلف از آن جمله را برای رساندن و القای چیزهای مختلف به کار برد، هشدار می‌دهند و به‌کلی مباحث جابجایی بافتی را نفی می‌کنند.

در همین خصوص، [موتیمینی \(۲۰۰۶: ۹\)](#) عنوان می‌کند، گونه‌ای از مباحث جابجایی بافتی وجود دارد که وی آن را مباحث جابجایی بافتی دربرگیرنده تکذیب (Context Shifting Arguments Involving Denials) خوانده است و تنها در زیرمجموعه‌ای از جملات کاربرد دارد. طبق این مباحث، گفته می‌شود که یک شاخص خوب در مورد فقدان شرایط صدق نامتغیر توسط یک جمله، این است که اظهار و تأیید چنین جمله‌ای در بعضی از بافت‌های مکالمه‌ای، صحیح است، درحالی که در سایر بافت‌ها، تکذیب آن صحیح است. برای روشن شدن مطلب به مثال زیر توجه فرمایید:

با توجه به نگرش کاپلن و لپور، جمله‌ای مثل جمله: **اکرم آماده است.** تنها در صورتی صادق است که اکرم برای یک عمل یا عمل دیگری آماده باشد. لذا، طبق این نگرش، «اکرم آماده نیست» تنها در صورتی صادق است که اکرم برای هیچ عملی آماده نباشد؛ اما، به نظر می‌رسد این شرایط صدق با کاربرد واژه‌هایی مثل واژه «آماده» توسط

سخنگویان مطابقت ندارد. فرض کنید خانواده اکرم از تصمیم وی مبنی بر شرکت در مهمانی جشن تولد یکی از دوستان او که امشب برگزار خواهد شد، مطلع هستند؛ از طرفی، خانواده اکرم می‌دانند که خواهر یکی از همکلاسی‌های دانشگاهی او دو روز قبل پیشنهاد ازدواج برادر خود با اکرم را مطرح کرده و او با این وصلت موافق نیست. حال، در یک مکالمه خانوادگی در مورد رفتن به مهمانی فوق، پاره‌گفتاری از «اکرم آماده است» جمله صادقی به نظر می‌رسد، درحالی‌که در مکالمه‌ای راجع به آمادگی پذیرش پیشنهاد ازدواج، پاره‌گفتار «اکرم آماده نیست» گزاره صادق تلقی خواهد شد.

مباحث جابجایی بافتی دربرگیرنده تکذیب مدافع نگرشی است که جملائی همچون «اکرم آماده است»، فاقد شرایط صدق نامتغیر هستند و برای آن که گزاره‌ی کاملی را بیان کنند، نیازمند بافت هستند.

۴-۶. بحث ناتمام بودن (Incompleteness)

ممکن است برای دفاع از عدم وجود شرایط صدق نامتغیر به مبحث ناتمام بودن، که با مباحث جابجایی بافتی دربرگیرنده تکذیب بسیار مرتبط است، استناد شود. جمله: «آرش بلند است» را در نظر بگیرید. فارغ از میزان بلندی و قد آرش، نمی‌توان جمله فوق را به‌عنوان یک جمله صادق یا کاذب ارزیابی کرد؛ چراکه برای دارا بودن قابلیت تعیین ارزش صدق، بایستی یک گروه یا یک معیار جهت مقایسه مشخص شده باشد. بنابراین، معنی قراردادی تمام اجزاء جمله فوق یک گزاره ناتمام، یا همان‌طور که باخ (۲۰۰۶: ۱) می‌گوید، یک رادیکال گزاره‌ای را مشخص می‌کند.^۱

متأسفانه، همان‌طور که موتتمینی (۲۰۰۶: ۱۳) نیز بدان توجه داشته است، کاپلن و لپور در برخورد با بحث ناتمام بودن، عدم مشخص‌شدگی کامل (Lack of Full Specificity) را با ناتمام بودن تلفیق می‌کنند. آنان مواردی را که یک جمله حاوی اطلاعات کامل راجع به موقعیت گزارش شده نیست با مواردی که معنی قراردادی یک جمله یک گزاره کامل، با قابلیت تعیین ارزش صدق را مشخص نمی‌کند، در هم می‌آمیزند. شاید در برخی از بافت‌ها، پاره‌گفتاری از یک جمله خاص مثل جمله: حامد از استخر برگشت. برای هدفی خاص به اندازه کافی آگاهی‌بخش نباشد. مثلاً ممکن است پاره‌گفتار فوق چگونگی برگشتن حامد از استخر را مشخص نکرده باشد؛ اما، این مسئله نشانگر آن نیست که پاره‌گفتار این سخنگو فاقد شرایط صدق نامتغیر است؛ بلکه نشان می‌دهد به اندازه کافی خاص نشده است.

۱. البته، باید توجه داشت که باخ این ادعا را برای نشان دادن بافت-وابستگی جملائی نظیر جمله فوق مطرح نمی‌کند. بلکه، قصد دارد از این طریق نشان دهد جمله‌ای همچون جمله فوق شرایط صدق نامتغیری ندارد.

۵. نتیجه‌گیری

به‌طورکلی، ماهیت عمومی نظریه‌های معنایی، بحث‌برانگیز است. همان‌طور که پیتروسکی اشاره می‌کند یک نظریه معنایی در زبان‌های طبیعی، باید نظریه‌ای از درک و تفاهم باشد و به عبارت دیگر، به چگونگی برقراری ارتباط گوینده-شنونده نیز پردازد.

ضمناً لازم است درک درستی از پیش فرض‌های گوینده داشته باشیم و در اکثر قریب به اتفاق موارد، تنها از طریق لحاظ کردن هر چه بیشتر «ترکیب کاربرد شناختی»، و با اتکا بر «مفروضات پس زمینه‌ای و دانش عمومی»، یک نمونه-جمله قادر به بیان یک گزاره کامل خواهد بود.

دیگر اینکه، بدیهی است که عوامل زبان‌شناختی، منطقی، روان‌شناختی و ادراکی به‌وضوح فعال و دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر هستند که همچون یک بردار عمل می‌کنند، و بیان بزرگی یا جهت یا مفاهیم بردارهای مختلف، در حال حاضر ناممکن است. فرد ممکن است به درک پایدار و مستحکمی از آواشناسی، ساخت‌واژه، نحو و معناشناسی در یک زبان خاص، و در نتیجه به دانش کاملی از آن زبان، نائل آید، اما درعین حال ممکن است قادر به درک آنچه توسط آن زبان گفته (یا به مخاطب منتقل) می‌شود نباشد.

علاوه بر مسائل مطرح شده، ذکر چند نکته در خصوص این نظریه ضروری به نظر می‌رسد:

۱. ملاحظه می‌شود از دیدگاه این نظریه، واحد تحلیل زبان‌شناختی جمله است؛ لذا در زبان فارسی ساختارهای زبانی زیادی که کوچک‌تر از جمله هستند و کاربرد زیادی دارند مانند: منادا (هی تو!، حسن!، آه، آخر، به به و ...) جملات معترضه، دعایی و سوگند (به جان مادرم) سلام، خدا حافظ، وقت بخیر، ممنون، تشکر و ... و تمثیلات (جگر زلیخا) استعارات و اصطلاحاتی نظیر (عجب! شکر خدا) حروف ربطی (انگاری، علیرغم این که، اما، بنابراین و ...) و ... در این نظریه جایگاهی ندارند؛ به عبارت دیگر، چنین کلمات و اصطلاحاتی اصولاً فاقد معنا هستند و یا حداقل در این نظریه قابل توجیه نیستند، که در هر صورت قابل قبول نیست. به علاوه، ساختارهایی وجود دارند که یک جمله واحد کفایت در برگیری مفهوم مورد نظر سخنگو را ندارد (علیرغم این که، ...)

۲. چطور می‌توان در باب زبان طبیعی سخن راند و درعین حال زبان را به صورت طبیعی و آن‌گونه که افراد آن جامعه زبانی از آن استفاده می‌کنند، مورد بررسی و تحلیل قرار نداد و صرفاً در خلأ و در شرایط آزمایشگاهی به بررسی یک سری جملات ساده و منطبق با نظریه زبانی خاص پرداخت و درعین حال ادعا داشت که نظریه قابلیت تحلیل زبان‌های طبیعی را دارد.

۳. در این نظریه چنین متصور است که محتوای جمله‌ای همچون جمله S صرفاً به صورت گزاره‌ای است و بر اساس ارزش

صدق آن بایستی سنجیده شود. حال آنکه شرایط و ارزش صدق صرفاً در مورد جملات خبری، بسیط، معلوم و زمان حال ساده قابل طرح است؛ اما آیا در زبان‌های طبیعی جملات صرفاً به صورت خبری، ساده و با زمان حال ساده بیان می‌شوند. در مورد سایر زمان‌ها، سایر افعال و وجوه، جملات مرکب و انواع دیگر جملات از جمله پرسشی، التزامی و غیره چطور؟ و آیا تعیین ارزش صدق وظیفه معناشناسی است یا کاربردشناسی؟

با توجه به مسائل فوق، به نظر می‌رسد این رویکرد معنایی، حداقل در خصوص زبان‌های طبیعی قابلیت کاربرد نداشته و قابل دفاع نیست. لذا توصیه می‌گردد به جهت نیل به محتوای اصلی پیام‌های گفتاری، نظریه‌های معنایی در مسیر منظور گرایی و توجه هرچه بیشتر به دانش شناختی، موقعیتی و بافتی مشترک و قابل درک توسط شرکت‌کنندگان در گفتار، که البته بخشی از این دانش مشترک همان تحلیل‌های نحوی و معنایی صوری از پاره‌گفتارهاست، گام بردارند.

کتابنامه

- Bach, K. (1994). "Conversational Implicature", *Mind and Language* 9: 124-162.
- Bach, K. (2006). "The Excluded Middle: Semantic Minimalism without Minimal Propositions", *Philosophy and Phenomenological Research* 73: 435-442.
- Bach, K. (2006). "Minimalism for Dummies: Reply to Cappelen and Lepore".
- Cappelen, H. and E. Lepore (2005). "Insensitive semantics. A defence of semantic minimalism and speech act pluralism", Oxford, Blackwell.
- Carston, R. (1998). *Pragmatics and the Explicit/Implicit Distinction*. PhD thesis, University of London.
- Corazza, E. (2007). "Contextualism Minimalism and Situationalism PRAGMATICS and COGNITION".
- Corazza, E. (2007). "Sense and Insensibility".
- Davidson, Donald. (1967). "Truth and meaning", *Synthese* 17, 304-23.
- Glanzberg, Michael. (2001). "Minimalism and Paradoxes".
- Grice, P. (1989). "Studies in the Way of Words", Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- Gross, S. (2006). "Can one sincerely say what one doesn't believe?", *Mind and Language* 21(1), 11-20.
- Montminy, M. (2006). "Semantic content, truth conditions and context", *Linguistics and Philosophy* 29: 1-26.
- Pagin, Peter & Pelletier, Jeff. (2006). "Content, Context and Composition".
- Perry, J. (1998). "Indexicals, Contexts and Unarticulated Constituents".
- Pietroski, Paul. (2005a). "Meaning before truth", in Gerhard Preyer & Georg Peters (eds.), *Contextualism in Philosophy: Knowledge, Meaning, and Truth*, 253-300. Oxford: Oxford University Press.
- Recanati, F. (2004). "Literal Meaning", Cambridge: Cambridge University Press.
- Scheffler, Tatjana. (2005). "Ellipsis, Subsentential Speech, and the Contextualism Discussion".
- Searle, J. (1978). "Literal Meaning", *Erkenntnis*, 13: 207-24.
- Stanley, J. (2000). "Context and Logical Form", *Linguistics and Philosophy* 23: 391-434.
- Travis, C. (1997). "Pragmatics", in B. Hale and C. Wright (eds.), *A Companion to the Philosophy of Language*, pp. 87-107, Blackwell, Oxford.